سالگرد دستگیری پنجاه و سه 53 نفر

خامه ای، انور

68 سال پیش،در اردیبهشت‏ماه،شهربانی ایران گروهی را به اتهام تأسیس‏ فرقه‏ای اشتراکی بازداشت کرد که بعدا نقش مؤثری را در تاریخ معاصر کشور ما بازی‏ کردند.پیش از«پنجاه و سه نفر»،گروه‏های بزرگ‏تر یا کوچک‏تری به همین اتهام‏ بازداشت شده بودند،ولی هیچ‏کدام نتوانستند چنین نقشی داشته باشند،من،بعد علّت‏ این تفاوت و این ویژگی«پنجاه و سه نفر»را شرح خواهم داد.امّا نخست لازم است‏ ماهیت این گروه و چه‏گونگی پیدایش و دستگیری آن‏ها را بیان کنم.

بنیادگزاران این گروه و در رأس آن‏ها،دکتر تقی ارانی،کمونیست،به‏ مفهومی که عملا در دنیا وجود داشت و با افشاگری‏هایی که در کنگره‏ی بیستم‏ حزب کمونیست شوروی صورت گرفت،از میان رفت،نبودند.آن‏ها نه ماهیت دولت‏ شوروی را به درستی می‏شناختند و نه به رابطه‏ی برتری و فروتری احزاب کمونیست‏ در کمینترن(بین الملل کمونیسم)آگاهی داشتند.حتا تفاوت میان مارکسیسم و مارکسیسم لنینیسم را تشخیص نمی‏دادند،چون آثار لنین را آن‏گونه که باید و شاید مطالعه و بررسی نکرده بودند.این‏ها در هنگام تحصیل در آلمان و فرانسه،با نوشته‏های مارکس و انگلس آشنا شده و مجذوب و شیفته‏ی آن‏ها شده بودند و چون‏ در آن زمان احزاب کمونیست در این کشورها خود را یگانه وارث مارکس معرفی‏ می‏کردند و حزب‏های سوسیالیست یا سوسیال دموکرات را منحرف و اپورتونیست‏ (فرصت‏طلب)می‏نامیدند،کمونیسم را معادل و برابر مارکسیسم می‏پنداشتند.افزون بر این،این‏ها اختلاف میان کمینترن و بین الملل اول و دوم را درنیافته بودند و چنین‏ می‏پنداشتند که در درون کمینترن نیز مانند بین الملل اول یا بین الملل سوسیالیست، همه‏ی احزاب از کوچک و بزرگ دارای حق و رأی و تأثیر برابر می‏باشند.دکتر ارانی‏ این نظر و اعتقاد خود را در دفاعیات خویش در دادگاه نیز اظهار داشت.

دانشجویان و جوانانی که اینان به دور خود گرد آورده بودند نیز،همین عقیده‏ی‏ رهبران خود را داشتند.این خوش‏بینی نسبته به کمینترن موجب شد هنگامی‏که‏ شخصی به نام کامران(یا اصلانی)از سوی کمینترن به ایران آمد تا ارتباط با این‏ گروه را برقرار سازد،آن را به فال نیک گرفتند و حوزه‏ها و افراد خود را در اختیار او گذاشتند و او هم عبد الصمد کامبخش را که سابقه‏ی خدمت در کنسولگری شوروی‏ در شیراز داشت و پیش از آن به اتهام جاسوسی برای شوروی در دادگاه ارتش‏ محکوم شده بود،به عنوان نماینده‏ی تام الاختیار خود به ایشان معرفی کرد.احتمالا کامبخش پیش از آن چند تنی را که خود را کمونیست می‏دانستند،داشته بود و نقش‏ شعبه‏ی کمینترن را در ایران انجام می‏داد و بعضی از آن‏ها را برای تحصیل کمونیسم‏ به کوتف(دانشگاه زحمتکشان شرق)به شوروی فرستاده بود.

به‏هرحال،با پیوستن کامبخش و افراد وابسته به او به گروه ارانی،«فرقه‏ی‏ کمونیست ایران»رسما تأسیس شد.بدین‏سان این به اصطلاح«فرقه»یا«حزب»، دوگونه عضو داشت.تفاوت میان این دو دسته بسیار زیاد بود.اعضای وابسته به‏ کامبخش آگاهی کمی از مارکسیسم و مکاتب سیاسی دیگر داشتند و اکثر آن‏ها اهل‏ مطالعه نبودند؛مسایل سیاسی را خیلی عامیانه تفسیر می‏کردند و برای دولت شوروی‏ قدرت اغراق‏آمیز قائل بودند.عقیده داشتند که این دولت دنیا را از شرّ سرمایه‏داری و استعمار رها خواهد کرد.به عبارت دیگر،این‏ها شوروی‏پرست بودند،در حالی‏که هواداران ارانی مانند خود او شوروی را یک دولت بیگانه می‏شمردند، گرچه با نظامی متفاوت از استعمارگران و سرمایه‏داران دیگر.

سرانجام کارهای ابلهانه و بی‏شعوری بعضی از افراد وابسته به کامبخش،باعث دستگیری افراد «پنجاه و سه نفر»و مصیبت برای خانواده‏های آنان‏ گردید و شخصیت برجسته‏یی مانند دکتر ارانی را در جوانی به کام مرگ کشاند.باعث اصلی آشکار شدن‏ این جریان،شخصی بود به نام محمد شورشیان که‏ نه سواد درستی داشت و نه عقل درستی؛در عین‏ حال بسیار به خود می‏بالید و خود را نابغه‏یی‏ می‏پنداشت.کامبخش پیش از الحاق به هواداران‏ ارانی،از این شخص برای عبور دادن غیر قانونی چند تن از وابستگانش از مرز شوروی بهره برده بود.در اوایل 1316،شورشیان مأمور می‏شود که دو تن از کسانی را که کامبخش برای آموزش کمونیسم به‏ کوتف فرستاده بود،به ایران بازگرداند،یعنی از مرز آذربایجان عبور دهد.او به خیال‏ خود برای استتار لباس سربازان شوروی را بر آن‏ها می‏پوشاند که بسیار بی‏تناسب‏ بوده و باعث شک و ظن می‏شده است.در مرز هم راه را گم می‏کند و هر سه اسیر ژاندارمری می‏شوند.ژاندارم‏ها آنان را در کاروانسرایی جا می‏دهند تا صبح تکلیف‏شان‏ معیّن شود.امّا آن‏ها با دادن رشوه به سرایدار موفق به فرار می‏شوند،لیکن اثاث خود را که محتوی شناسنامه‏های آنان بوده است،جا می‏گذارند و مورد تعقیب شهربانی‏ قرار می‏گیرند.

شورشیان به آبادان می‏رود و در آن‏جا خودسرانه گروه تئاترال تشکیل می‏دهد و به نام خود،آگهی تئاتر پخش می‏کند.در همان شب پلیس او را دستگیر می‏کند و او در بازجویی آن‏چه می‏دانسته با اغراق و بزرگنمایی جریان شرح می‏دهد که به دنبال‏ آن دکتر ارانی،دکتر بهرامی و ضیاء الموتی بازداشت می‏شوند،ولی کامبخش چون‏ خود را به نام تنبورگ به شورشیان معرفی کرده بوده،قدری دیرتر دستگیر می‏شوند. ارانی و دو نفر دیگر منکر اتهامات شورشیان می‏شوند و مقاومت می‏کنند،ولی‏ کامبخش به مجرد دستگیری در نخستین بازجویی آن‏چه می‏دانسته به پلیس‏ می‏گوید و به دنبال آن پنجاه و سه نفر همه بازداشت می‏شوند.

اکنون هنگام آن فرا رسیده است که علّت معروف شدن این جریان که در اصل‏ چیز کوچکی بوده است،بیان کنیم.پیش از این عده،شهربانی رضا شاه گروه‏های‏ کمونیستی دیگری را کشف کرده و متلاشی ساخته بود،ولی هیچ‏کدام به دادگستری‏ فرستاده نشده بودند.دولت درباری«پنجاه و سه نفر»برخلاف گذشته،تصمیم‏ گرفت برای آن‏ها دادرسی درست کند.این روش را بعضی معلول وجود اشخاص‏ برجسته‏یی مانند ارانی و بهرامی و...در این گروه می‏دانند و بعضی دیگر نشانه‏ی‏ همکاری ایران با آلمان هیتلری در سرکوب کمونیسم می‏شمارند.امّا آن‏چه مسلّم‏ است این‏که تبلیغات گسترده‏یی درباره‏ی این دادرسی انجام و جریان«پنجاه و سه‏ نفر»در مطبوعات ایران و جهان به‏طور وسیعی منعکس شد و در نتیجه جزیی از تاریخ ایران گردید.

چهاردهمین سالگرد دکتر غلام حسین صدیقی

نهم اردیبهشت 1384،چهاردهمین سالگرد درگذشت استاد دکتر غلام‏حسین صدیقی‏ (بنیان‏گذار جامعه‏شناسی در ایران و همکار صدیق‏ زنده‏یاد دکتر محمد مصدق)است.ما،به روح‏ پرفتوح دکتر مصدق و یاران قهرمان او درود می‏فرستیم و علوّ درجات مصدق‏ها و صدیقی‏ها را از خداوند خواستاریم.رحم اللّه معشر الماضین...الخ!

اکنون شعر آقای عبد الباقی سالاریان را که تاکنون‏ در جایی چاپ نشده است.به احترام دکتر صدیقی‏ به دست چاپ می‏سپاریم.

اردیبهشت کرد به روز نهم گذار هفتاد سال از پس سیصد،پس از هزار رنگ دگر به چهره‏ی چرخ است چون در آن‏ رجعت گزید مرد بزرگی به روزگار مردی ز اهل دانش و فضل و صفا و صدق‏ نامی که شد حسین علی(ع)را غلام‏وار استاد کم‏نظیر و ادیب اریب فحل‏ در هر مقام و مسند و مرزی بزرگوار هم یار و هم وزیر مصدق به عصر خویش‏ عصری که بود مایه‏ی تجدید افتخار بس سرفراز بود بَرِ سرفکندگان‏ کز عزم‏شان نیامده کاری به جز فرار! عصری که گشت دشمن دیرین ما ملول‏ با تلخ‏تر شگرد و فسونی به اقتدار تاریخ را در این بروبوم کهن سزاست‏ اوراق زر ز کار مصدق به کارزار زان دوره گرچه خاطر شیرین به‏جا نماند امّا به‏جای مان اثرهای پندبار باشد که مجد ملّت ما بارور شود بار دگر به همت نسل جدید کار دست قضا ربود صدیقی ز اصفیا ماتم گرفت فضل و ادب گشت سوگوار در موسم بهار و دوم ماه شادی‏اش‏ شهد و شراب و شور و شعف گشت ناگوار گل ناشکفت و سبزه نیاورد سر ز سوز خوشیده چشمه‏ها به دلِ دشت و کوهسار سرو چمن همی ز قد افراشتن خجل‏ از آن زمان که قامت استاد شد نزار حسرت‏خوران ز بی‏بر و باریّ خود به باغ‏ زان سو درخت قامت استاد پُر ز بار حیف است نام مرد بزرگی چنو غریب‏ فرض است یاد او بَرِ یاران به هر دیار «سالار»را مُراد،مصدق شد و صدیق‏ بادا که روح این دو شود شاد زین شعار

عبد الباقی سالاریان؛رویان،مازندران